

The Place of the «Palestinian Question» in the Political Theory and Action of the Takfiri Currents

Nasser Pourhassan*

Associate Professor of Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd,
Iran (Corresponding Author) Na.pourhassan@abru.ac.ir

Mohammad Mir Abdoli

PhD Student in Political Science, University of Tehran, Iran
mohammad_mirabdoli@yahoo.com

Abstract

Objective: The "Palestinian question" has emerged as the most important challenge in the Islamic world after the organized migration of Jews to Palestine in the late 19th century and its occupation in 1948. There have been different reactions from Islamic states and movements. Naturally, Takfiri-Salafist groups, claiming to be a defendant of Islam, cannot be indifferent to the Palestinian issue. The aim of this study is to analyze the position of Salafi-Takfiri groups on the Palestinian question. Accordingly, the main question of the article was "what is the position of the Palestinian question in the theoretical field and the political action of the Takfiri currents?"

Method: The method used in this paper to process the hypothesis is a historical-comparative method and an attempt has been made to explain the idea of the Palestinian question in the thought of Takfiri Salafis based on the theory of the near and far enemy.

Results: Selfie Takfiri divides the enemy into two parts, near and far, and most Muslims, both Shiites and Sunnis, who are not aligned with Takfiri thinking, are close enemies, and Israel, as a far enemy, is a priority in the struggle (jihad).

Conclusion: The examples of the far and near enemy have changed in the political thought and action of Salafi and Takfiri groups. In some areas, Zionism and Israel have been considered close enemies, but gradually the non-Salafi Muslims of Takfiri and Shiites have become close enemies and Israel is known as a far enemy, and such a Palestinian issue is marginalized in the thought and action of this current.

Keywords: Takfiri Currents; Far and Near Enemies; Jihad; Palestine; Israel.

جایگاه «مسئله فلسطین» در نظریه و کنش سیاسی جریان‌های تکفیری

ناصر پورحسن*

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول) Na.pourhassan@abru.ac.ir

محمد میرعبدلی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، mohammad_mirabdoli@yahoo.com

چکیده

هدف: با مهاجرت سازمان‌یافته یهودیان به فلسطین در اواخر قرن ۱۹ و اشغال آن در سال ۱۹۴۸ «مسئله فلسطین» به‌عنوان مهم‌ترین چالش جهان اسلام مطرح شده و واکنش‌های متفاوتی نیز از سوی دولت‌ها و جنبش‌های اسلامی نسبت به آن انجام شده است. گروه‌های سلفی تکفیری که داعیه دفاع از اسلام را دارند، طبعاً نمی‌توانند نسبت به موضوع فلسطین بی‌تفاوت باشند. هدف این پژوهش، واکاوی موضع گروه‌های سلفی-تکفیری نسبت به مسئله فلسطین است. بر این اساس سؤال اصلی مقاله عبارت است از «جایگاه مسئله فلسطین در ساحت نظری و کنش سیاسی جریان‌های تکفیری چگونه است؟»

روش: روشی که در این نوشتار برای پردازش فرضیه به کار گرفته شده، روش تاریخی-مقایسه‌ای است و تلاش شده بر اساس نظریه دشمن نزدیک و دور جایگاه مسئله فلسطین-رژیم اشغالگر قدس در اندیشه سلفی‌های تکفیری تبیین شود.

یافته‌ها: جریان سلفی تکفیری دشمن را به دو بخش دشمن نزدیک و دور تقسیم می‌کند و غالب مسلمانان اعم از شیعیان و اهل تسنن غیرهمسو با تفکرات تکفیری، مصداق دشمن نزدیک بوده و رژیم اشغالگر قدس به‌عنوان دشمن دور در اولویت مبارزه (جهاد) قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری: مصداق دشمن دور و نزدیک در اندیشه و کنش سیاسی گروه‌های سلفی و تکفیری متحول شده است. در برخی مقاطع صهیونیسم و رژیم اشغالگر قدس دشمن نزدیک محسوب شده، اما به تدریج قاطبه مسلمانان غیر سلفی تکفیری و شیعیان مصداق دشمن نزدیک بوده و رژیم اشغالگر قدس به‌عنوان دشمن دور شناخته شده و این‌گونه مسئله فلسطین، در اندیشه و کنش این جریان به حاشیه رانده شده است.

واژگان کلیدی: جریان‌های تکفیری، دشمن دور و نزدیک، جهاد، فلسطین، رژیم اشغالگر قدس.

مقدمه

در گستره جهان اسلام، مسائل و بحران‌های مختلفی وجود دارد که برخی از آن‌ها، دارای ریشه داخلی است و برخی از دخالت نیروهای خارجی ناشی شده است. یکی از این بحران‌ها «مسئله فلسطین» است. فلسطین قبله نخست مسلمین و از موقوفات جهان اسلام است. مسئله فلسطین در اواخر قرن نوزدهم و مهاجرت سازمان‌یافته یهودیان به سرزمین فلسطین آغاز شد. پس از تشکیل رژیم اشغالگر قدس در سال ۱۹۴۸ برخی از کشورهای عربی به‌ویژه مصر و سوریه تلاش کردند با قوه قهریه طی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۴۸ سرزمین فلسطین را آزاد کنند، اما ناکام ماندند. این ناکامی موجب شد مصر و اردن، رژیم اشغالگر قدس را به‌عنوان یک دولت به رسمیت بشناسند و تعدادی دیگر از کشورهای مسلمان نیز به‌رغم خودداری از شناسایی این رژیم، مراودات گسترده‌ای را با آن آغاز کنند. طی سال‌های اخیر به‌ویژه با حمایت عربستان، طیف جدیدی از همکاری بین کشورهای عربی و رژیم اشغالگر قدس به وجود آمده است. در سال ۲۰۲۰ همکاری‌هایی چون امارات متحده، بحرین و سودان روابط خود را با این رژیم عادی کردند. همراهی و حتی سکوت برخی کشورهای عرب در قبال انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس و اعلام تعلق بلندی‌های جولان به رژیم اشغالگر قدس توسط ترامپ و بی‌تفاوتی بخش عمده کشورهای عربی و نیز تصرف رسمی بخش دیگری از کرانه باختری توسط رژیم اشغالگر قدس، همگی نشان‌دهنده آن است که تعداد زیادی از دولت‌های عربی مسئله فلسطین را از دستور کار خود خارج کرده‌اند، اما فلسطین مسئله‌ای نیست که تنها بازیگر آن، دولت‌های عربی باشد، بلکه جنبش‌های فراملی اسلامی نیز یکی از عمده‌ترین بازیگران عرصه تحولات محسوب می‌شوند. به همین دلیل یکی از شیوه‌های سنجش جایگاه مسئله فلسطین در میان مسلمانان، بررسی این مسئله در اندیشه و کنش جنبش‌های اسلامی معاصر است. بر این اساس پژوهش حاضر با تمرکز بر جنبش‌های اسلامی به‌ویژه گروه‌های سلفی-تکفیری، مواضع آنان نسبت به آرمان فلسطین را در قالب این پرسش که «جایگاه مسئله فلسطین در ساحت نظری و کنش سیاسی جریان‌های تکفیری چگونه است؟» بررسی می‌کند. فرضیه پژوهش این است که «گروه‌های تکفیری با قرار دادن مسلمانان غیرتکفیری در ذیل مفهوم دشمن نزدیک و تلقی رژیم اشغالگر قدس به‌عنوان دشمن دور، اولویت مبارزه خود را مقابله با دشمن نزدیک می‌دانند که نتیجه چنین اولویت‌بندی، در حاشیه قرار گرفتن مسئله فلسطین است.»

عمق جریان سلفی تکفیری و استفاده ابزاری بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه از این پدیده، حاکی از آن است که جریان تکفیری به‌رغم شکست آن در عراق و سوریه، در قالب عناوین و جنبش‌های دیگری بازتولید خواهد شد. از طرف دیگر، مسئله فلسطین نیز متأثر از سیاست‌های دولت دونالد ترامپ از جمله انتقال سفارت امریکا به بیت‌المقدس، طرح معامله قرن و تجزیه مجدد کرانه باختری، عادی‌سازی روابط برخی کشورهای عربی مانند امارات متحده، بحرین و سودان با

تل آویو، هرچه بیشتر در حال حاد شدن است. با توجه به راهبرد ثابت امریکا در قبال مسئله فلسطین و تداوم این راهبرد به‌رغم برخی تغییرات تاکتیکی در دولت جو بایدن که در انتخابات ۲۰۲۰ امریکا پیروز شده، مسئله فلسطین همچنان به‌عنوان یکی از مسائل حاد در جهان اسلام مطرح است؛ بنابراین، ضروری است که به‌طور بنیادی به موضوع مسئله فلسطین پرداخته شود.

پیشینه پژوهش

درباره جایگاه مسئله فلسطین در اندیشه و کنش جنبش‌های سلفی و تکفیری پژوهش‌های مختلفی انجام شده است. پورحسن (۱۳۹۲) موضوع فلسطین در تاریخ هفتادساله جنبش اخوان-المسلمین تحلیل را بررسی کرده است. در پژوهش دیگری، بخشی از کنش سیاسی گروه‌های تکفیری در قبال فلسطین تحلیل شده است (شعرباف و گودرزی، ۱۳۹۳). زارغان و آذری (۱۳۹۴) از منظر امنیتی رژیم اشغالگر قدس به موضوع گروه‌های تکفیری پرداخته‌اند. تعداد دیگری از پژوهش‌ها نیز چنین رویکردی دارند؛ بنابراین، پژوهش مستقلی که هم مبتنی بر نظریه‌های درونی جنبش‌های سلفی تکفیری باشد و هم با رویکرد تطبیقی تاریخی انجام شده باشد، وجود ندارد.

روش پژوهش

برای کشف بهتر دلایل، زمینه‌ها، عملکردها و آثار پدیده‌ها، می‌توان آنها را به صورت تاریخی-مقایسه‌ای مطالعه کرد. بر این اساس در پژوهش حاضر از یکسو پدیده و جریان سلفی-تکفیری به صورت تاریخی بررسی می‌شود و از سوی دیگر رفتار نحل‌های مختلفی که از این جریان پدیدار شده‌اند به صورت مقایسه‌ای در رابطه با یک پدیده تاریخی «مسئله فلسطین» سنجش و واکاوی می‌شود.

مبانی نظری

دشمن دور و نزدیک

یکی از راه‌های شناخت و بررسی گروه‌های سلفی-تکفیری و تمایز آنها با سایر جریانات سلفی، واکاوی دشمن‌شناسی آنان، تقسیم‌بندی دشمنان و اولویت مبارزه با متخاصمان است. در تفکر گروه‌های تکفیری، مشرکینی که تکفیری می‌شوند و «دگر^۱» قلمداد می‌شوند ذیل دو رده «دشمنان دور^۲» و «دشمنان نزدیک^۳» دسته‌بندی می‌شوند. بر این اساس در راهبرد گروه‌های تکفیری، مبارزه با دشمن مراتبی دارد و البته تفاوت در تقدم و تأخر این مراتب، وجه ممیزه گروه‌های درون جریان تکفیری را شکل می‌دهد.

1. Other

۲. العدو البعيد یا Far Enemy

۳. العدو القریب یا Near Enemy

از نظر اسلام، مقابله با دشمن، ضروری و انکارناپذیر است، اما اشتباه در تشخیص دشمن آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی وارد می‌کند و نیز موجب غفلت از خطر دشمن واقعی می‌شود. اولویت جهاد علیه دشمن نزدیک، یکی از قواعد جنگی است. اصل این قاعده، عقلی بوده و قرآن نیز آن را تأیید کرده است، اما یکی از خطاهای فکری گروه‌های سلفی-تکفیری، برداشت نادرست از مسئله عدو قریب و بعید است. این برداشت نادرست از آیه ۱۲۳ سوره توبه «یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظةً و اعلموا ان الله مع المتقین» و برخی از شواهد تاریخی، مصیبتی در جهان اسلام به وجود آورده که تمام جهان اسلام را درگیر کرده است (حسینعلی، ۱۳۹۶: ۱۱-۹). اگرچه تقسیم‌بندی دشمنان به نزدیک و دور از صدر اسلام وجود داشته، اما تفسیر نادرست گروه‌های رادیکال اسلامی از این تقسیم‌بندی باعث تحول در تعیین مصادیق دشمن نزدیک و دور در دهه‌های اخیر شده است. ریشه این موضوع در دوران معاصر را می‌توان در اندیشه محمد عبدالسلام فرج جست‌وجو کرد. وی در کتاب خود با عنوان «الجهاد: الفریضه الغائبه» در اوایل دهه ۱۹۸۰ نظریه دشمن نزدیک و دور را مطرح و مدعی شد که حاکمان کشورهای اسلامی دشمن نزدیک تلقی می‌شوند، زیرا آنان اساس و پایه وجود استعمار در کشورهای مسلمان‌اند پس باید ابتدا حاکمان کشورهای مسلمان را از میان برداشت و سپس با استعمار غرب به نبرد پرداخت؛ بنابراین، حاکمان اسلامی در اولویت جهاد مسلحانه هستند و کشورهای استعماری مثل امریکا، رژیم اشغالگر قدس و... به‌عنوان دشمن دور در اولویت بعدی قرار می‌گیرند (عبدالسلام فرج، ۱۹۸۱: ۱۵). عزام از متفکران و بنیان‌گذاران القاعده نیز معتقد است جز کسانی که به جهاد مشغول‌اند، بقیه مسلمانان جهان یا کافرانی با چهره مبدل‌اند یا گروه‌های تحت حاکمیت کافران می‌باشند که هر دو گروه به‌عنوان دشمن نزدیک می‌توانند کشته شوند (Lea-Henry, 2018: 72-73). در ادامه با اشاعه چنین تفکراتی و اندیشه‌های همسو با نظرات آنان، اولویت مبارزه با دشمن نزدیک در میان غالب گروه‌های تکفیری به صورت یک اصل پذیرفته شد.

از مهم‌ترین ادله تقدم نبرد علیه دشمن نزدیک از منظر گروه‌های تکفیری را می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. خطر دشمن نزدیک از خطر دشمنان دور بیشتر است؛ ۲. ناممکن بودن جهاد با همه کفار در یک‌زمان؛ ۳. کم‌هزینه بودن جهاد علیه دشمن نزدیک؛ ۴. شر دشمنان نزدیک به دارالاسلام بیشتر است؛ بنابراین، دفع شر آنها اولویت دارد؛ ۵. اطلاع از وضعیت نظامی دشمن نزدیک، به‌مراتب بیشتر از اطلاع از وضعیت دشمن دور است؛ ۶. اگر امر دایر بین دو واجب باشد اولویت با واجبی است که آسان‌تر باشد که در این مورد جهاد علیه دشمن نزدیک آسان‌تر است (حسینعلی، ۱۳۹۶: ۱۶).

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کفار که نزدیک شمایند بجنگید. باید آنان در شما خشونت و صلابت بیابند و بدانید که خداوند، با پرهیزکاران است.

چگونگی پیدایش «مسئله فلسطین»

مسئله فلسطین، پس از پیدایش «صهیونیسم سیاسی» شکل گرفت. صهیونیسم سیاسی در اواخر قرن نوزدهم توسط «تئودور هرتصل^۱» ایجاد شد. وی صهیونیسم را از فکر و اندیشه صرف، به جنبش و سازمان تغییر داد (المسیری، ۱۳۸۲: ۳۶۶)؛ به این دلیل هرتصل بنیان‌گذار و پدر صهیونیسم سیاسی خوانده می‌شود و کتاب «دولت یهود» وی که در سال ۱۸۹۵ نگاشته شد، کتاب مقدس صهیونیسم سیاسی، و تئودور هرتصل به مثابه موسی (ع) جدید یهودیان تلقی می‌شود (Laqueur, 2003: 131). هرتصل با اشاره به یهودآزاری در اروپا، تشکیل یک دولت ملی را «تنها راه حل ممکن» (المسیری، ۱۳۸۲: ۲۶۶) دانسته و می‌نویسد مسئله یهود حل نمی‌شود مگر اینکه راه حل سیاسی برای این مسئله پیدا شود. هرتصل معتقد بود اساس مسئله یهود انفرادی نیست، ملی است. مسئله یهود هم‌چنین یک مسئله سیاسی بین‌المللی است و باید در عرصه بین‌المللی و توسط کشورهای متدین دنیا به صورت مشترک حل شود. هرتصل در نطق افتتاحیه کنفرانس بازل در سال ۱۸۹۷ گفت: «ما اکنون سنگ‌پایه خانه‌ای را بنا می‌نهم که ملت یهود را پناه و حامی خواهد بود» (اسدی، ۱۳۷۹: ۸).

پس از کنگره بازل، نهادهای صهیونیستی دو اقدام را به طور جدی در دستور کار خود قرار دادند: مهاجرت یهودیان به فلسطین توسط آژانس یهود و خرید زمین‌های فلسطینی‌ها. در این راستا یهودیانی از کشورهای مختلف به فلسطین مهاجرت داده شدند. شعار اصلی صهیونیست‌ها در آن مقطع این بود که «فلسطین سرزمینی بدون ملت و یهودیان ملتی بدون سرزمین هستند». به‌رغم تمامی توطئه‌ها و اقدامات سازمان‌های صهیونیستی و حامیان آنها، جمعیت یهودیان و نیز مساحت زمین‌های تصرف‌شده توسط آنها، قابل‌مقایسه با فلسطینی‌ها نبود. بر اساس اسناد اداره قیمومیت انگلیس، تا سال ۱۹۴۶، یهودیان توانسته بودند تنها ۵/۶ درصد زمین‌های فلسطینیان را خریداری کنند (گارودی، ۱۳۷۶: ۶۵). از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۴۷، اقدامات بسیار مختلفی از سوی صهیونیست‌ها با حمایت گسترده غرب از جمله انگلیس^۲ انجام شد و نتیجه نهایی آنها، تشکیل دولت رژیم اشغالگر قدس که با پاک‌سازی قومی و تصفیه نژادی جمعیت بومی فلسطین در جنگ ۱۹۴۸ همراه شد (ادواردز و هینچ‌کلیف، ۱۳۸۵: ۳۲) و حل نسبی «مسئله یهود» و پیدایش «مسئله فلسطین» بوده است. از سال ۱۹۴۸ نیز رژیم صهیونیستی برای تداوم اشغال فلسطین، اقدامات بسیاری انجام داده است.

1. Theodore Herzl

۲. به‌ویژه اعلامیه بالفور (Balfour Declaration) که در آن از موضع مثبت دولت بریتانیا برای ایجاد خانه ملی برای یهودیان در سرزمین فلسطین خبر داده شد.

جریان سلفی‌گری؛ تعیین مصادیق دشمن دور و نزدیک و جایگاه مسئله فلسطین

در اندیشه جریان سلفی دشمنان دارای سلسله‌مراتبی می‌باشند که با توجه به جایگاه دشمن و تعیین مصادیق آن در این سلسله‌مراتب، اولویت و نحوه مبارزه (جهاد) با آن تعیین می‌شود. بر این اساس می‌توان فرایند جایگاه فلسطین را در اندیشه و کنش جریان سلفی تکفیری به شرح زیر تحلیل کرد.

دوره نخست؛ بی‌خبری از مسئله فلسطین (اولویت مبارزه با استعمار غرب)

اگرچه تمدن اسلامی در مقابل موانع داخلی و خارجی، تداوم یافته و برای قرون متمادی همچنان پیشاهنگ بود، اما با ظهور تمدن غربی به انحطاط گرائید. از اواسط قرن نوزدهم، رخوت گسترده‌ای جهان اسلام را فراگرفت. درحالی‌که در سده‌های گذشته تمدن اسلامی تا اعماق اروپا پیشروی کرده بود، به تدریج مورد تهاجم غرب سرمایه‌داری قرار گرفت و به زیر سلطه استعمارگران رفت. غرب به پشتوانه دستاوردهای علمی و فنی خود پس از رنسانس، ابتدا جهان اسلام را تجزیه و سپس در پی استعمار نواحی مختلف آن برآمد. اندیشمندان جهان اسلام از جمله سید جمال‌الدین اسدآبادی ابتدا این موضوع را مطرح کردند که چه اتفاقی افتاد و چرا آنها این‌گونه در مقابل غرب به انحطاط درآمدند؟

به‌طورکلی مقامات سیاسی و روشنفکران جهان اسلام در فکر چاره‌جویی برای تقویت جامعه اسلامی در برابر اروپا بودند و برای پاسخ به پرسش چه باید کرد؟ سه راهبرد در واکنش به توسعه‌طلبی غرب یعنی: پیروی از تمدن غرب، احیای دینی و ناسیونالیسم به وجود آمد. این راهبردهای سه‌گانه در بخش‌های مختلف جهان اسلام منشأ تحولات متفاوتی بوده و بر اساس آنها، نظام‌های سیاسی گوناگونی شکل گرفته‌اند. با توجه به هویت اسلامی کشورهای اسلامی، طبیعی است که راهبرد دینی در مقابل سایر راهبردها که وارداتی محسوب می‌شدند، با استقبال بیشتری مواجه شود. اقبال به اسلام به‌مثابه راه‌حل، در همه بخش‌های جهان اسلام مطرح شد. در مقابل، نظام بین‌المللی سلطه برای جلوگیری از ترویج بیداری اسلامی، اقدامات بسیار مختلفی انجام داد از جمله ایجاد تفرقه در جهان اسلامی از طریق تسهیل در ترویج وهابیت که بنیان جریان تکفیری را شکل می‌دهد.

در رابطه با مسئله فلسطین، این دوره را می‌توان مصادف با تکوین مسئله فلسطین و بی‌خبری از آن قلمداد کرد، زیرا در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم که صهیونیسم سیاسی در حال پشت سر گذاشتن مرحله اندیشه‌ای بود و موج نخست جنبش بیداری اسلامی نیز در حال تکوین بود، اصولاً مسئله‌ای به نام مسئله فلسطین هنوز عینیت نیافته بود و از بحران‌های مبتلا به جهان اسلام نبود تا درباره آن تأمل نظری یا اقدام عملی انجام شود. درواقع در این دوران هم سلفی‌ها و هم پیشگامان بیداری اسلامی درباره یهودیان اظهارات پراکنده‌ای داشتند، اما درباره صهیونیسم موضع‌گیری وجود نداشت.

دوره دوم؛ از فلسطین محوری تا فلسطین گریزی (اولویت مبارزه با حکام اسلامی)

در این دوره جریان سلفی در قالب گروه‌ها و جنبش‌های غیردولتی پدیدار شد، درحالی‌که پیش‌ازاین بحث سلفی‌گری در سطح دولتی همانند وهابیت و پیوند با نظام سیاسی خلافت دنبال می‌شد. با فروپاشی خلافت عثمانی، تحولاتی نیز در مفاهیم اسلامی پدید آمد که شاید مهم‌ترین آنها مفهوم جهاد باشد، زیرا در دوران خلافت قدیم، فقیهان اهل سنت کارکرد اصلی جهاد را در تثبیت و بسط خلافت می‌دانستند و جهاد را تابعی از امر و جوبی اقتدا به خلیفه و امیر مسلمانان تعریف می‌کردند که در صورت لزوم این وظیفه حاکم است که با مشورت علما جهاد کند (نصر، ۱۳۸۳: ۳۱۶)، اما در دوران معاصر که مربوط به زمان الغای خلافت عثمانی به بعد می‌شود، قرائتی دیگر از امر جهاد از سوی علمای اهل سنت ارائه شد که هرچه به عصر حاضر نزدیک می‌شویم این قرائت رادیکال‌تر می‌شود. در همین راستا در میان اهل سنت جریان‌ات و جنبش‌هایی پدید آمدند که با تکیه بر اجتهاد خود خواهان اعاده احکام اسلامی شدند که نخستین و مهم‌ترین این گروه‌ها، جریان اخوان‌المسلمین است. پیدایش گفتمان اخوانی به‌مثابه یکی از قرائت‌های اسلام سیاسی که در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا در مصر تشکیل شد، به سقوط دستگاه خلافت، ورود استعمار به جهان اسلام، پیدایش مسئله صهیونیسم و دولت‌های محلی مستبد، تولد گفتمان ملی‌گرایی و سکولاریسم (سمیعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۴: ۲۷۵) بازمی‌گردد. این جنبش سلفی در سال‌های ابتدایی پیدایش خود، با رد گرایش‌های ملی‌گرایانه، بر مرزهای عقیدتی و نظام خلافت تأکید می‌کرد (عطایی و قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

با تشکیل دولت یهودی در سال ۱۹۴۸، مسئله فلسطین، به مهم‌ترین مشکل کشورهای عرب و مسلمانان از جمله اخوان‌المسلمین تبدیل شد و صهیونیسم به‌عنوان دشمن نزدیک این گروه مطرح شد. به همین جهت نیز این جنبش هم‌زمان با جنگ اعراب و رژیم اشغالگر قدس در همان سال، به مقابله با رژیم صهیونیستی پرداخت و حمایت خود را از مردم فلسطین ابراز کرد (قربانی و توتی، ۱۳۹۳: ۱۵)، اما این رویکرد تهاجمی اخوان‌المسلمین علیه اقدامات رژیم اشغالگر قدس دیری نپایید که مهم‌ترین دلایل آن عبارت‌اند از: ۱. اقدامات رادیکال اخوان‌المسلمین علیه دولت مصر که در سال‌های متمادی گاهی موجب دستگیری اعضا و گاهی نیز باعث انحلال و ممنوعیت فعالیت کل سازمان می‌شد (توانا و میرحسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۰) و به همین دلیل تمرکز اخوان‌المسلمین بیشتر بر مقابله با دولت مرکزی مصر جهت حفظ حیات قرار داشت؛ ۲. ترور حسن البنا در سال ۱۹۴۹ و روی کار آمدن رهبران سازش‌کار در اخوان‌المسلمین از جمله حسن الهضیبی و عمر التلمسانی که بر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز سیاسی-فرهنگی از جمله حزب‌گرایی تأکید داشتند (توانا و میرحسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۱) و به این ترتیب اخوان‌المسلمین ضمن فاصله گرفتن از مسئله فلسطین، نتوانست پس از انعقاد قرارداد کمپ دیوید، موضع صریحی نسبت به آن در پیش گیرد (حمیدی و زنگنه، ۱۳۹۶: ۱۴۲)؛ ۳. بروز انشعاب در اخوان‌المسلمین و پیروی از

اندیشه‌های سید قطب: در سال ۱۹۵۱ یعنی دو سال پس از ترور حسن البنا، سید قطب به اخوان المسلمین پیوست و در سال ۱۹۵۴ دستگیر و راهی زندان شد که در آنجا کتاب رادیکال «معالم فی الطریق» را نگاشت (رادگودرزی، ۱۳۹۲: ۱۵۹). سید قطب به دلیل بازنگری در تأثیر برخی از مفاهیم اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی نظیر جهاد، میان پژوهشگران اسلام سیاسی مشهور است و حتی او را آموزگار گفتمان تکفیر در قرن بیستم نامیده‌اند. وی همه جوامع اسلامی را به علت عمل نکردن به قوانین الهی، جامعه جاهلی نامید و راه خروج از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی را «جهاد» دانست که مسلمانان باید با انجام آن از جوامع جاهلی به جوامع اسلامی «هجرت» کنند (پورآرین و مرادی، ۱۳۹۵: ۵۹-۵۵). اهمیت اندیشه‌های سید قطب زمانی بیشتر هویدا می‌شود که تفکرات وی سرلوحه گروه‌های جدانشده از اخوان المسلمین قرار گرفت که در دهه ۱۹۷۰ تشکیل شدند. انشعابات اخوان المسلمین در مصر که به گروه‌های «رفض» اسلامی معروف هستند، شامل گروه‌های «شباب مسلم»، «تنظیم الجهاد»، «تنظیم الفینیه العسکریه»، «تنظیم التکفیر و الهجره»، و «جماعه الجهاد الاسلامی» به رهبری محمد عبدالسلام فرج (عدالت‌نژاد و نظام‌الدینی، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۷۰) می‌شوند. این جریان‌ها با کافر خواندن حکومت‌های همه کشورهای اسلامی، مقابله با آنها را تحت عنوان جهاد واجب تلقی کردند و حتی گروه «تنظیم التکفیر و الهجره» علاوه بر حاکمان، افراد جامعه را نیز تکفیر کردند و مسلمانان واقعی را جهت بریایی جامعه اسلامی به هجرت به کوه‌ها فرامی‌خواندند (فرمانیان، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۹۸)؛ بنابراین، این گروه‌ها علی‌رغم آگاهی از وضعیت فلسطین، اولویت مبارزه خود را مقابله با دشمن نزدیک (حاکمان و جوامع اسلامی) می‌دانستند. در همین رابطه عبدالسلام فرج معتقد بود هرچند میدان مبارزه و جهاد امروزه در میان مسلمانان باید آزادسازی بیت‌المقدس باشد، اما توجه به نکاتی برای انتخاب میدان مبارزه ضروری است: ۱. اولویت مبارزه با دشمن نزدیک است نه دشمن دور، ۲. برای رسیدن به پیروزی، مسلمانان باید جان خود را در راه خدا فدا کنند، ۳. پایه‌های موجودیت امپریالیسم در سرزمین‌های اسلامی، وجود رهبران فعلی کشورهای اسلامی است و ادعای حاکمان امروزی کشورهای اسلامی در مورد مسلمان بودن، همچون مغولان دروغی بیش نیست (بخشی‌شیخ‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۰۲-۲۰۱).

با وقوع انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ و سقوط حسنی مبارک، زمینه برای به قدرت رسیدن اخوان المسلمین و تشکیل دولت فراهم شد. پس از انقلاب، این گروه توانست در دو نهاد پارلمان قوه مجریه از طریق قانونی قدرت را در مصر به دست آورد، اما زمامداری اخوانی‌ها به رهبری محمد مرسی تنها یک سال دوام داشت و با کودتای ارتش در ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ دولت وی سقوط کرد. یکی از دلایل مهم ناکامی اخوان المسلمین در زمینه حفظ قدرت آن بود که محمد مرسی برخلاف وعده‌های انتخاباتی خود مبنی بر قطع روابط با رژیم اشغالگر قدس، هنگام به قدرت رسیدن خود را متعهد به پیمان کمپ دیوید دانست (ستوده و صادق‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۱۱-۱۱۰)؛

بنابراین، جمعیت اخوان المسلمین در طول دوران فعالیت خود اگرچه همواره بر حمایت از مردم فلسطین و مبارزه با رژیم اشغالگر قدس تأکید داشته‌اند، اما این شعار عمدتاً در زمان حیات حسن البنا جنبه عملی می‌یافت و در دوران رهبران بعدی اخوان المسلمین، وجهه تبلیغاتی جهت مشروعیت زایی پیدا کرده است.

دوره سوم؛ بازتولید سیاسی و راهبردی سلفی‌گری (اولویت مبارزه با ابرقدرت‌ها)

دوره سوم از اواخر دهه ۱۹۷۰ و متعاقب حمله شوروی به افغانستان به عنوان یک کشور اسلامی آغاز شد که از یکسو منجر به مهاجرت جهادیون به سمت افغانستان و از سوی دیگر تشکیل گروه‌های جهادی رادیکال در این کشور شد و بنابراین، کشور مصر دیگر تنها کشور میزبان گروه‌ها جهادی نبود. همچنین در همان ایام در ایران نیز انقلاب اسلامی روی داد که خواهان مقابله با نظام سلطه بود.

در پی حمله نیروهای شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ به خاک افغانستان، گروهی از اسلام‌گرایان این رخداد را به مثابه استیلای کفار روس بر مسلمانان قلمداد کردند و در صدد مبارزه و بیرون راندن آنان از افغانستان برآمدند. در این برهه تاریخی، دیگر کشورها نیز برای تأمین منافع خود و مبارزه با دشمن مشترک به حمایت از جهادی‌های مبارز پرداختند. عربستان سعودی که یکی از حامیان جدی سلفیان جهادی در افغانستان بود، دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: اول آنکه با پشتیبانی از مجاهدین افغان، خود را رهبر آزادسازی افغانستان در جهان اسلام معرفی کند؛ دوم آنکه بسیاری از جوانان تندرو منتقد خود را به بهانه کمک به مجاهدین از کشور خود دور سازد (Shavit, 2006: 6). دولت‌های پاکستان و مصر نیز سیاست‌های مشابهی را دنبال می‌کردند (Gerges, 2005: 81-82)، اما در رأس همه این کشورها، امریکا بیشترین حمایت را از مجاهدین افغان به عمل آورد، زیرا به عنوان ابرقدرت بلوک غرب، خواهان توقف پیشروی‌های کمونیسم بود.

البته این تنها بخشی از ماجرا بود؛ روی دیگر سکه وقوع انقلاب اسلامی در ایران بود؛ انقلابی که هژمونی مناسبات جهانی نظام سلطه در همه ابعاد آن به‌ویژه مؤلفه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده قدرت را بر هم زده بود. بر این اساس نظام بین‌المللی سلطه برای احیای هژمونی خود همراه با مجموعه‌های وابسته به خود، برای مهار موج انقلاب اسلامی به بازتولید جریان تکفیری وهابی در افغانستان و پاکستان پرداخت و در این رابطه مثلث «واشنگتن - ریاض - اسلام‌آباد» شکل گرفت؛ بنابراین، مجموعه این عوامل باعث شدند که تعدادی از اعراب مسلمان در ظاهر برای مقابله با شوروی و پس از طی مراحل آموزشی در پاکستان، به افغانستان هجرت کنند و به این ترتیب گروه عظیمی به نام «عرب-افغان‌ها» یا «افغان العرب» به وجود آمد (پولی و دوران، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۳). از چهره‌های سرشناس حاضر در میان عرب-افغان‌ها می‌توان به اشخاص ذیل

اشاره کرد: عبدالله یوسف عزام مؤسس سازمان «مکتبه‌الخدمه»^۱ در سال ۱۹۸۴ (Laqueur, 2004: 422) و اسامه بن‌لادن مؤسس سازمان «بیت‌الانصار» در پیشاور که در ادامه از ترکیب این دو سازمان، در سال ۱۹۸۸ سازمان القاعده متولد شد و اولویت خود را مبارزه با شوروی به‌عنوان دشمن اصلی قرار داد (محمودیان، ۱۳۹۱: ۸۵-۸۳).

پس از خروج آخرین نیروهای شوروی از افغانستان در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ و فروپاشی این ابرقدرت در اوایل دهه ۱۹۹۰، القاعده درصدد بود همچون گروه‌های جهادی در مصر، به مبارزه با کشورهای اسلامی بپردازد، اما این گروه با چرخشی آشکار نسبت به جهادیون مصری، اولویت مبارزه با دشمن را تغییر داد و نوک پیکان حملات خود را علیه امریکا نشانه گرفت، زیرا القاعده معتقد بود که علت شکست‌ناپذیری دشمن نزدیک (دولت‌های حاکم بر جوامع اسلامی)، به علت پشتیبانی دشمن دور (امریکا) است؛ بنابراین، می‌بایست ابتدا به نبرد با دشمن دور پرداخت. عزام زمینه دگردیسی فکری اولویت مبارزه با دشمن دور یعنی روسیه را جایگزین مبارزه با رژیم اشغالگر قدس کرد. سازمان القاعده از ایده عزام به‌عنوان «القاعدة الصلبة» (مبنای محکم) اخذشده؛ عنوانی که آن را طی مقاله خود در ماهنامه «الجهاد» در آوریل ۱۹۸۸ مطرح کرد. از نظر او نیروی جهانی اسلام باید در یک سرزمین اسلامی (در زمان وی افغانستان مدنظر او بود) متمرکز شود. عزام معتقد بود با جهاد می‌توان بر کافران متجاوز پیروز شد و دولت اسلامی را به وجود آورد و بعد از آن به دیگر سرزمین‌های اسلامی که همان شرایط را دارند پرداخت. عزام در اوایل سال ۱۹۸۹ خطاب به منتقدان خود درباره اینکه چرا وی مسئله فلسطین را از اولویت جهاد خارج ساخته و جوانان فلسطینی را به جهاد در افغانستان فراخوانده است، گفت: «... من اسلام حقیقی را در جهاد افغانستان یافته‌ام... فریضه جهاد بر هر مسلمانی که بتواند سلاح به دست بگیرد واجب است... اگر در این سرزمین نمی‌توانیم عبادت خداوند را به جا آوریم باید به سرزمین‌های دیگری مهاجرت کنیم تا بتوانیم خدا را عبادت کنیم... خداوند امید را در قلب من بیدار کرد و طعم شیرین جهاد در فلسطین را طی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۰ به من چشاندید، اما بعد از آن با مانع‌های متعددی مثل ممنوعیت عملیات شهادت‌طلبانه و بسته شدن مرزهای اردن مواجه شدم. سپس جهاد رو به افول گذاشت و اندیشه جهاد میان مردم ممنوع شد... با خود فکر کردم که جهاد کجاست و آن را در افغانستان یافتیم» (شعرباف و گودرزی، ۱۳۹۳: ۴۳). همچنین وقوع جنگ دوم خلیج‌فارس از سوی امریکا علیه عراق در اوایل دهه ۱۹۹۰ و حضور نیروهای امریکایی در عربستان (سرزمین حرمین شریفین)، خشم القاعده را علیه امریکا (صلیبیون) برانگیخت و این امر سبب شد القاعده طی سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۰ حملاتی را علیه امریکا انجام دهد (آشکار، ۱۳۸۴: ۷۱). طی سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ با انتشار اعلامیه‌های بن‌لادن علیه امریکا^۲، حملات القاعده

۱. اداره خدمات برای مجاهدان

۲. «نبرد علیه امریکا که سرزمین دو مکان مقدس را اشغال کرده است» و «جبهه جهانی برای جهاد با یهودیان و صلیبیون»

علیه این کشور شدت یافت. طبق این فتواها یکی از جرائم اصلی امریکا حمایت از دولت یهودی و عدم افشای قتل عام مسلمانان فلسطین است» (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۵: ۱۸۳-۱۸۲)؛ بنابراین، پاسخ گناهان و جرائم امریکا را تنها از طریق جهاد می‌توان داد. در همین راستا و در اوایل قرن ۲۱، القاعده مرگبارترین حمله خود را علیه امریکا انجام داد و با بر عهده گرفتن مسئولیت حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحولات و دگرگونی‌های بسیار بزرگی را در ادامه رقم زد.

با توجه به مطالب فوق این‌گونه به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین استثنائات در میان گروه‌های رادیکال اسلامی که اولویت خود را مبارزه با دشمن دور (ابتدا شوروی و در ادامه کشور امریکا و هم‌پیمانان آن) قرار داده است. البته تعداد مسلمانانی که توسط القاعده کشته شده‌اند، بسیار بیشتر از دشمن دور است. بن‌لادن رهبر القاعده نیز در بیانیه‌ای که در سال ۲۰۰۴ صادر شد، یکی از دلایل حمله به برج‌های دوقلو را کمک ناوگان ششم امریکا به رژیم اشغالگر قدس برای حمله به لبنان در سال ۱۹۸۲ که باعث تلفات انسانی گسترده‌ای شد معرفی کرد (نظمی، ۱۳۸۸: ۱۵۱)، اما نکته تأمل‌برانگیز آن است که اگرچه القاعده یکی از اهداف کلی مبارزات خود را نابودی رژیم اشغالگر قدس و جایگزینی آن با یک دولت مسلمان فلسطینی دانسته، به‌ندرت حملات مستقیمی به یهودیان و اهداف رژیم اشغالگر قدس انجام داده است (vista.ir/article/204784). ایمن الظواهری جانشین بن‌لادن نیز اگرچه همانند وی معتقد بود که مبارزه با حاکمان فاسد در کشورهای اسلامی اولویت اول جنبش‌های اسلامی از جمله القاعده نیست، زیرا اتحاد یهودیان و مسیحیان تحت رهبری امریکا اجازه نخواهد داد که هیچ نیروی مسلمانی در کشورهای عربی به قدرت برسد؛ بنابراین، جنبش‌های اسلامی باید مجرمان اصلی (امریکا، روسیه و رژیم اشغالگر قدس) را در مبارزه درگیر کنند (نظمی، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۰)، اما در دوران ایمن الظواهری نیز القاعده اقدام چندانی در برابر رژیم اشغالگر قدس انجام نداده است و تنها چند فایل صوتی و ویدئویی از سوی این گروه در راستای تهدید رژیم اشغالگر قدس و تشویق فلسطینیان به مقابله با اقدامات این رژیم منتشر شده که بیشتر جنبه تبلیغاتی و قدرت‌نمایی برای کسب مشروعیت دارد (donya-e-eqtasad.com/1398/03/04). به این ترتیب حمایت القاعده از فلسطین نیز از سطح شعار فراتر نرفت.

دوره چهارم؛ جریان تکفیری فعال (اولویت مبارزه با مسلمانان غیر تکفیری)

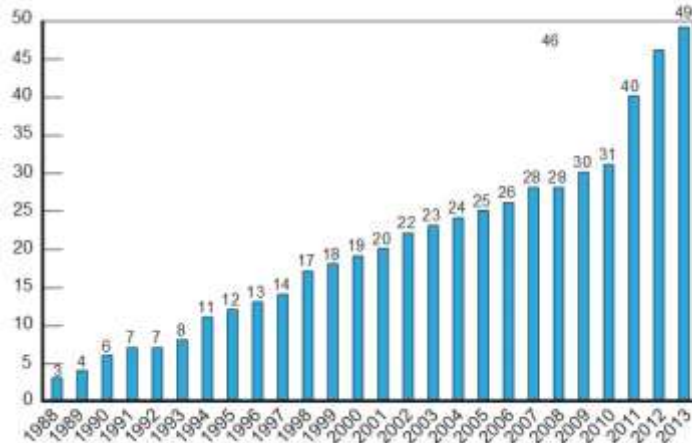
ریشه‌های شکل‌گیری این دوره را باید در اوایل قرن ۲۱ به‌ویژه بعد از حمله امریکا و هم‌پیمانان آن به عراق در سال ۲۰۰۳ جست‌وجو کرد که موجب پیدایش گروه‌های رادیکال اسلامی و تکفیری در عراق شد، اما آنچه باعث افزایش تعداد گروه‌های تکفیری در یک دهه اخیر شد، وقوع انقلاب‌های عربی در اواخر سال ۲۰۱۰ بود که با متزلزل ساختن قدرت حاکمیت در برخی کشورهای عربی زمینه را برای فعالیت گروه‌های رادیکال و تکفیری که در رأس آن‌ها داعش قرار دارد، فراهم کرد.

بنیان تشکیل داعش را باید در سازمان القاعده و حمله نظامی امریکا به عراق جست‌وجو کرد. گروه تروریستی داعش در ابتدا از قلب گروه «جماعت التوحید و الجهاد» بیرون آمد؛ نهضتی که به رهبری ابومصعب الزرقاوی و با هدف مقابله با تهاجم امریکا علیه عراق در اوایل سال ۲۰۰۴ پایه‌گذاری شده بود و به شاخه عراقی القاعده^۱ معروف شد (کسرایی و داوری‌مقدم، ۱۳۹۴: ۲۰۱). این گروه که با القاعده تحت رهبری بن‌لادن بیعت کرده بود، در ادامه با عناوینی چون «مجلس شورای مجاهدین» و «دولت اسلامی عراق» به حیات خود ادامه داد، اما نتوانست دستاوردهای مهمی به دست آورد (مبیینی‌کشه و آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۲۳). الزرقای با برجسته‌سازی شیعه صفوی، نقش مهمی در برجسته‌سازی دشمن نزدیک در مقابل دشمن دور در جریان‌های تکفیری داشت. ابوبکر البغدادی در سال ۲۰۱۰ به رهبری داعش رسید و دو عامل مهم و تأثیرگذار باعث شدند تا زمینه برای گسترش و قدرت‌یابی گروه تحت فرمان وی فراهم شود: اولاً خروج نظامیان امریکا از عراق و بروز خلأ امنیتی در این کشور؛ ثانیاً شروع بحران سوریه در پی وقوع انقلاب‌های عربی که هم‌مرز با کشور عراق است. با آغاز بحران سوریه، داعش گروهی را برای نبرد با حکومت بشار اسد به سوریه اعزام کرد. البغدادی یکی از معاونان خود (ابومحمد الجولانی) را به سوریه فرستاد که به شکل‌گیری گروه «جبهه‌النصره لاهل الشام» در اواخر سال ۲۰۱۱ منجر شد (نجات، ۱۳۹۴: ۶۸). دو سال بعد در آوریل ۲۰۱۳ البغدادی جبهه‌النصره را امتداد دولت اسلامی عراق دانست و ادغام گروه خود با جبهه‌النصره را تحت عنوان «الدوله الاسلامیه فی العراق و الشام^۲» (داعش) اعلام کرد هرچند که این موضوع با مخالفت ابومحمد الجولانی و القاعده مادر همراه شد (نجات، ۱۳۹۴ الف: ۱۰۴). گروه داعش در ادامه و با تصرف مناطق وسیعی از سوریه و عراق، در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۴ اعلام کرد از این پس نام خود را به «دولت اسلامی^۳» تغییر داده است و ابوبکر البغدادی به‌عنوان خلیفه رهبری آن را بر عهده خواهد داشت (اسلامی‌فرد، ۱۳۹۵: ۲۲)، اما گروه داعش تنها گروهی نبود که پس از وقوع انقلاب‌های عربی اعلام موجودیت کرد، بلکه در این مدت گروه‌های تکفیری و رادیکال دیگری نیز در اقصی نقاط کشورهای اسلامی به‌سرعت ظهور و بروز یافتند.

۱. القاعده فی بلاد الرافدین

2. The Islamic State of Iraq and Sirya (ISIS)/ Levant (ISIL).

3. Islamic State (IS).



نمودار ۱. روند افزایش گروه‌های تکفیری ۱۹۸۸-۲۰۱۳. (Source: Jones: 2014).

گروه‌های تکفیری همچون دیگر جریانات سلفی دشمنان خود را به دو بخش دشمن نزدیک (مسلمانان غیر تکفیری) و دشمن دور (کفار) تقسیم می‌کنند و همانند گروه‌های جهادی در مصر، اولویت مبارزه خود را نبرد با دشمن نزدیک می‌دانند، اما آنچه این گروه‌ها را متمایز می‌کند، قرار دادن اشخاص عادی مسلمان جامعه در کنار رهبران کشورهای اسلامی ذیل مقوله تکفیر است. به عبارت دیگر گروه‌های تکفیری با تعریفی مضیق از توحید، تنها بخش کوچکی از عامه مسلمانان را مسلمان واقعی می‌دانند و اکثریت مسلمانان غیرهمسو با عقاید خود به‌ویژه شیعیان را به‌عنوان مشرکین در نظر می‌گیرند که می‌بایست به هر طریق ممکن اصلاح یا نابود شوند. این عوامل سبب شده‌اند که نظام سلطه و در رأس آن کشور آمریکا و همچنین رژیم اشغالگر قدس از خطرات و حملات این گروه‌ها مصون بمانند. به این ترتیب گروه داعش و نظریه‌پردازان حامی آن با فاصله گرفتن از القاعده که هرچند در ساحت اندیشه و در ظاهر اولویت مبارزات خود را نبرد با مسیحیان و یهودیان می‌دانند، به‌طور صریح پیکار با شیعیان و اهل سنت منتقد خود را در دستور کار قرار داده و مسئله فلسطین را حتی در عرصه اندیشه و تظاهر نیز کتمان کرده‌اند. در این راستا درحالی‌که از نظر القاعده راهبرد نبرد علیه دشمن، چهار مرحله دارد: مرحله اول: حمله به دشمن دور (حمله به آمریکا برای خارج شدن از امور جهان اسلام)؛ مرحله دوم: ایجاد بی‌ثباتی در دشمن نزدیک (دولت‌های اسلامی-عربی)؛ مرحله سوم: نابودی رژیم اشغالگر قدس؛ و مرحله چهارم: احیای نظام خلافت، اما در مقابل، گروه تکفیری داعش مرحله دوم و چهارم را مورد تأکید قرار داده و با تمرکز بر دشمن درون دینی، به ایجاد خلافت پرداخته است (Mansoor, 2014).

بنیان‌گذار اولویت‌زدایی از مسئله فلسطین در میان جنبش‌های تکفیری جدید را باید ابومصعب الزرقاوی دانست. وی که در ابتدا با انتقاد از روحانیون بیان می‌کرد که: «ای روحانی‌های ما، که با حاکمان ستمگر آشتی کرده و سرزمین و مردم را به آسانی به یهودی‌ها تقدیم کرده‌اید»

(Wiktorowicz, 2006: 227)، از سال ۲۰۰۳ در عراق کشتار سازمان‌یافته شیعیان را آغاز کرد. الزرقاوی که از پایه‌گذاران داعش است، در باب مقابله با دشمن نزدیک که به‌زعم وی شیعیان هستند، آنها را این‌گونه معرفی می‌کند: «دشمنان ما چهار گروه هستند: امریکایی‌ها، کردها، وابستگان به دولت عراق و شیعیان. از نظر ما گروه اخیر کلید تحولات سیاسی عراق است؛ به این معنا که اگر ما عمق دینی، سیاسی و نظامی آنها را مورد حمله قرار دهیم، آنان نیز تحریک می‌شوند و خوی واقعی خود را به اهل سنت نشان می‌دهند. اگر در این طرح موفق شویم، می‌توان گفت که توانسته‌ایم اهل سنت غافل را نسبت به این گروه آگاه و بیدار کنیم. شیعیان افعی‌های خفته، عقرب‌های مکار خبیث با زهرهای کشنده و دشمنان در کمین نشسته هستند. ما در اینجا در دو جبهه در حال نبردیم: جبهه اول مصاف با دشمنی آشکار (امریکا) است و جبهه دوم جنگی شدید با دشمنی مکار که به لباس دوست درآمده و ابراز همراهی می‌کند (سیدنژاد، ۱۳۸۹: ۱۰۴). ابوبکر البغدادی رهبر داعش نیز کشتار شیعیان به‌عنوان دشمنان شماره یک این گروه را تبلیغ می‌کرد: «من درخواست خودم را از همه جوانان و مردان مسلمان در سراسر جهان مطرح می‌کنم و از آنها می‌خواهم تا به سمت ما هجرت کنند و پایه‌های دولت اسلام را تحکیم بخشند و در جهاد بر ضد رافضی‌های صفوی و شیعیان مجوسی مشارکت کنند» (Abu Bakr Al-Qurashi Al-Baghdadi, 2012). وی همچنین در سخنانی دیگر جهت اتحاد گروه‌های بنیادگرا بیان می‌کند: «همه با این صلح باید برای جنگ با شیعیان با یکدیگر متحد شویم تا بتوانیم آنها را نابود سازیم» (پورحسن و سیفی، ۱۳۹۴: ۲۲). سران داعش، در پاسخ به این سؤال که چرا هیچ قدمی برای جنگ با رژیم اشغالگر قدس بر نمی‌دارید و فقط جوانان عراق و سوریه را می‌کشید؛ اعلام کردند: جواب نخست در قرآن است که جنگ با منافقان را اولی‌تر از جنگ با کفار دانسته و جواب دوم نزد خلیفه اول است که جنگ با مردها را بر فتح بیت‌المقدس ارجح دانست. پاسخ دیگر نزد صلاح‌الدین ایوبی است که قبل از جنگ برای قدس، با شیعیان مصر و شام جنگید و تا رسیدن به قدس بیش از پنجاه جنگ را پشت سر گذاشت. او می‌گفت: من با نصارا نمی‌جنگم، وقتی پشت سرم رافضی‌ها قرار دارند (avapress.com/ 1393/04/18)؛ بنابراین، به‌زعم داعشی‌ها، خطر مسلمانی که افکار داعش را نپذیرفته‌اند، از رژیم اشغالگر قدس بیشتر است.

علاوه بر داعش، در محیط امنیتی رژیم اشغالگر قدس ده‌ها گروه تکفیری دیگر نیز فعالیت می‌کنند. در محیط داخلی که همان فلسطین ۱۹۶۷ تعبیر می‌شود، گروه‌هایی چون انصار جندالله، جیش الاسلام، شورای علمی دعوت به سلفی‌گری، جمعیت خیریه بن باز، دارالکتاب و السنه، گروهان‌های یحیی عیاش، مجلس شورای مجاهدین فی اکناف بیت‌المقدس و گروهان‌های شیخ عمر حدید فعال‌اند. در محیط امنیتی اطراف رژیم اشغالگر قدس نیز به‌ویژه در شبه‌جزیره سینا، جولان و لبنان گروه‌های تکفیری انصار بیت‌المقدس (ولایت سینا)، پرچم‌های سیاه، جبهه‌النصره، گروه بلال ضرار بدر، گروه فلسطینی هیثم محمود مصطفی، گروه عبدالله عزام، جماعت توحید و

جهاد، کتائب الفرقان، و مجلس شورای مجاهدان فعالیت می‌کنند (زارعان و آذری، ۱۳۹۴: ۶۱-۵۳)، اما هیچ‌یک از این گروه‌ها هیچ‌گونه اقدام چشمگیری در دفاع از فلسطینی‌ها انجام نداده‌اند. بر این اساس سلفیان تکفیری دشمنان خود را به سه گروه تقسیم می‌کنند: ۱. کافران (مسیحیان و یهودیان)، ۲. منافقان (برخی از پیروان اهل سنت)، ۳. مشرکان (شیعیان که رافضی خطاب می‌شوند). که از میان این سه دشمن، مبارزه با شیعیان از اولویت برخوردار است (نبوی و نجات، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۴۶).

به‌طورکلی جریان‌ات و گروه‌های سلفی رادیکال هرگاه یکی از مناطق اسلامی مورد هجوم غیرمسلمانان قرار می‌گیرد، به اسم جهاد و حمایت از مسلمانان به آن مناطق هجرت می‌کنند؛ از جمله در زمان حمله شوروی به افغانستان در اواخر دهه ۱۹۷۰، حمله امریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۳، و جنایات صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی در دهه ۱۹۹۰ (میرعبدلی، ۱۳۹۸: ۱۰۵-۹۹)، اما هر جبهه جدیدی، به‌مثابه دور شدن از مسئله فلسطین است. روند اندیشه‌ای و کنش‌گرایانه جریان سلفی تکفیری از بدو پیدایش مسئله فلسطین نشان‌دهنده آن است که با گذشت زمان مسئله فلسطین از اولویت این جریان خارج شده است. به تعبیر دیگر، رژیم اشغالگر قدس، نه تنها به دشمن دور تبدیل شده، بلکه حتی اولویت و تمرکز شدید بر دشمنان نزدیک در جریان تکفیری موجب شده که اغلب نوعی بی‌تفاوتی نسبت رژیم صهیونیستی در بین جنبش‌های تکفیری ایجاد شود. حتی اگر چنین وضعیتی نوعی توطئه تفسیر نشود، در نتیجه آن تغییری ایجاد نمی‌شود. با بازتولید جریان تکفیری؛ مسئله فلسطین و مقابله با رژیم اشغالگر قدس در دو ساحت اندیشه و کنش جریان سلفی به حاشیه رانده می‌شود.

نتیجه‌گیری

فرضیه پژوهش، این بود که گروه‌های تکفیری با قرار دادن مسلمانان غیرتکفیری در ذیل مفهوم دشمن نزدیک و تلقی رژیم اشغالگر قدس به‌عنوان دشمن دور، اولویت مبارزه خود را مقابله با دشمن نزدیک می‌دانند که نتیجه چنین اولویت‌بندی، در حاشیه قرار گرفتن مسئله فلسطین است. پردازش فرضیه مقاله از طریق بررسی تحلیلی تاریخی موضع‌گیری تئوریک و عملی گروه‌های سلفی تکفیری در قبال مسئله فلسطین نشان می‌دهد، اگرچه در گذشته مسئله فلسطین در اندیشه این گروه‌ها جایگاهی داشت به‌گونه‌ای که پیدایش اخوان در مصر به میزان زیادی تابعی از مقابله با صهیونیسم بود، اما به تدریج با اولویت یافتن دشمن نزدیک، مسئله فلسطین در هر دو ساحت نظری و عملی این گروه‌ها به‌گونه‌ای به حاشیه رانده شده که در عمل این مسئله از نظر آنان حذف شده است. برجسته‌سازی دشمنان نزدیک از جمله شیعیان و مسلمانان غیر سلفی (و غیر تکفیری) به راهبرد مشترکی تبدیل شده که حتی اگر به نقش بنیادین امریکا و رژیم اشغالگر قدس در بازتولید این گروه‌های تکفیری هم اعتقاد وجود نداشته باشد، در عمل نوعی همسویی با آنها به وجود آمده که نتیجه آن مصونیت بخشیدن به اشغالگران فلسطین است. درحالی‌که فرایند

ساختاری فشار علیه فلسطینی‌ها در حال افزایش است و ترامپ مجموعه اقدامات بسیار یک‌طرفه‌ای علیه فلسطینی‌ها انجام می‌دهد که هم در تاریخ امریکا بی‌سابقه است و هم فراتر از توقعات مقامات رژیم اشغالگر قدس است، و در همین حال بخشی از کشورهای عربی مانند عربستان نیز همسو با این تحولات هستند، گروه‌های تکفیری در چنین شرایطی غیرفعال شده تا مسئله فلسطین هر چه بیشتر به حاشیه رانده شود. بر اساس روند موضع‌گیری گروه‌های تکفیری که در این مقاله بررسی شد، در صورتی‌که در آینده نیز این گروه‌ها در قالب‌های جدید بازتولید شوند، باز هم مقابله با دشمنان نزدیک در اولویت مبارزه آنها نخواهد بود و فلسطین از منظر آنها مهجور خواهد ماند.

کتابنامه

۱. آشکار، ژیلبر. (۱۳۸۴). *جدال دو توحش: ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی‌نظمی نوین جهانی*. ترجمه حسن مرتضوی، تهران: اختران.
۲. ادواردز، بورلی‌میلتون؛ هینچ‌کلیف، پیتر. (۱۳۸۵). *بحران در خاورمیانه از ۱۹۴۵ تاکنون*. ترجمه شهرزاد رستگار شریعت‌پناهی، تهران: قومس.
۳. اسدی، بیژن (۱۳۷۹). *صهیونیسم سیاسی: تبدیل آرمان مذهبی به سیاسی*. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: رژیم اشغالگر قدس‌شناسی - امریکاشناسی، جلد چهارم، ۱-۳۰.
۴. اسلامی‌فرد، غلامحسین (۱۳۹۵). *صعود و سقوط داعش و نقش رسانه‌ها*. مدیریت رسانه، (۱۷)، ۱۹-۳۸.
۵. المسیری، عبدالوهاب. (۱۳۸۲). *دایره‌المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*. ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین.
۶. بخشی‌شیخ‌احمد، مهدی (۱۳۸۵). *جهاد؛ از ابن تیمیه تا بن‌لادن*. علوم سیاسی، ۹(۳۴)، ۱۶۹-۱۹۳.
۷. پورآرین، فؤاد؛ مرادی، سجاد (۱۳۹۵). *تأثیر تفکرات ابن تیمیه بر جریان‌های سلفی معاصر*. تاریخ‌نامه خوارزمی، ۴(۱۳)، ۴۹-۶۳.
۸. پورحسن، ناصر (۱۳۹۲). *ارزیابی عملکرد دولت اخوان المسلمین مصر در قبال مسئله فلسطین*. مطالعات فلسطین، (۲۰ و ۲۱)، ۱۰۱-۱۳۳.
۹. پورحسن، ناصر؛ سیفی، عبدالمجید (۱۳۹۴). *تقابل نوسلفی‌ها با شیعیان و پیامدهای آن بر اتحاد جهان اسلام*. شیعه‌شناسی، ۱۳(۵۲)، ۷-۳۴.
۱۰. پولی، میثائیل؛ دوران، خالد. (۱۳۸۰). *بن‌لادن کیست؟ ترجمه مهشید میرمعزی*، تهران: روزنه.
۱۱. توانا، محمدعلی؛ میرحسینی، محمد (۱۳۹۴). *بررسی افراط‌گرایی و اعتدال‌گرایی در جنبش اخوان المسلمین مصر*. جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، ۳(۱)، ۱۱۱-۱۳۴.

۱۲. حسینعلی، حسن. (۱۳۹۶). *نقد مبانی سلفیه جهادی ۷ عدو قریب و بعید (دشمن نزدیک و دور)*. قم: رهپویان اندیشه.
۱۳. حمیدی، سمیه؛ زنگنه، پیمان (۱۳۹۶). مقایسه سیر تحول فکری-تشکیلاتی بر کنشگری حزب‌الله لبنان و اخوان‌المسلمین مصر. *دانش سیاسی*، ۱۳(۲)، ۱۳۵-۱۶۲.
۱۴. رادگودرزی، معصومه (۱۳۹۲). سیر تحول ایدئولوژیک اخوان‌المسلمین مصر و چالش‌های پیش رو. *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱(۷)، ۱۴۷-۱۸۱.
۱۵. زارغان، احمد؛ آذری، علی (۱۳۹۴). تأثیر عملکرد گروه‌های سلفی بر محیط امنیتی رژیم صهیونیستی (با تأکید بر داعش و القاعده). *مطالعات فلسطین*، ۳۰(۳)، ۴۵-۷۴.
۱۶. ستوده، محمد؛ صادق‌زاده، محمدعلی (۱۳۹۶). علل شکست انقلاب مصر و سقوط دولت مرسی. *سیهر سیاست*، ۴(۱۱)، ۱۰۵-۱۳۲.
۱۷. سلیمانی، محمدباقر. (۱۳۷۹). *بازیگران روند صلح خاورمیانه*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۸. سمیعی اصفهانی، علیرضا؛ کیانی، کامران (۱۳۹۴). پیروزی و ناکامی گفتمان اسلام سیاسی (تجربه‌ای متفاوت در ایران ۱۹۷۹ و مصر ۲۰۱۱). *سیاست*، ۴۵(۲)، ۲۶۹-۲۸۷.
۱۹. سیدنژاد، باقر (۱۳۸۹). سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران. *مطالعات راهبردی*، ۱۳(۴۷)، ۹۵-۱۲۲.
۲۰. شهرباف، جواد؛ گودرزی، طاهره (۱۳۹۳). فلسطین در گفتمان سلفی‌گری جهادی. *مطالعات فلسطین*، ۲۷(۲)، ۳۱-۵۷.
۲۱. عبدالسلام فرج، محمد. (۱۹۸۱). *الجهاد: الفریضه الغائبه*. بی‌نا.
۲۲. عدالت‌نژاد، سعید؛ نظام‌الدینی، حسین (۱۳۹۰). سلفیان تکفیری یا الجهادیون: خاستگاه و اندیشه‌ها. *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۷(۱۳)، ۱۶۵-۱۹۴.
۲۳. عطایی، عبدالله؛ قاسمی، بهزاد (۱۳۹۳). بسترهای تاریخی تحول گفتمان سیاسی اخوان‌المسلمین مصر با تأکید بر مسئله نظام سیاسی. *پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*، ۴(۱۶)، ۸۹-۱۱۳.
۲۴. فرمانیان، مهدی (۱۳۸۸). گرایش‌های فکری سلفیه در جهان امروز. *مشکوه*، ۲۸(۱۰۴)، ۷۷-۱۰۴.
۲۵. قربانی، ارسلان؛ توتی، حسینعلی (۱۳۹۳). تحلیل سازه‌انگاران روابط مصر و رژیم اشغالگر قدس. *سیاست جهانی*، ۳(۴)، ۷-۲۸.
۲۶. کسرابی، محمدسالار؛ داوری‌مقدم، سعیده (۱۳۹۴). برآمدن داعش در خاورمیانه: تحلیل جامعه‌شناختانه. *روابط خارجی*، ۷(۱)، ۱۲۶-۱۹۱.
۲۷. گارودی، روزه. (۱۳۷۶). *تاریخ یک ارتداد: اسطوره‌های بینان‌گذار سیاست رژیم اشغالگر قدس*. ترجمه مجید شریف، تهران: رسا.

۲۸. مبینی‌کشه، زهرا؛ آجیلی، هادی (۱۳۹۳). نقش داعش در شکل‌گیری معادلات جدید در خاورمیانه. *حبل‌المتین*، ۳(۹)، ۱۱۹-۱۴۲.
۲۹. محمودیان، محمد (۱۳۹۱). تأثیر اندیشه‌های نوسلفیسم بر روند فکری-ایدئولوژیک القاعده. *علوم سیاسی*، ۷(۳)، ۷۹-۱۱۴.
۳۰. میرعبدلی، محمد. (۱۳۹۸). *دورنمای گروه‌های سلفی-تکفیری در عصر پساداعش*. تهران: آریا نقش.
۳۱. نبوی، عبدالامیر؛ نجات، سید علی (۱۳۹۳). جریان شناسی گروه‌های نوسلفی سوریه بر اساس تحلیل گفتمان. *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، ۴(۴)، ۱۲۹-۱۶۲.
۳۲. نجات، سید علی (۱۳۹۴). راهبرد ایالات متحده امریکا در قبال دولت اسلامی عراق و شام (داعش). *مطالعات منطقه‌ای*، ۱۶(۴)، ۵۹-۸۴.
۳۳. نجات، سید علی (۱۳۹۴ الف). گروهک تروریستی داعش و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها. *سیاست*، ۲(۶)، ۱۰۳-۱۱۹.
۳۴. نصر، سید حسین. (۱۳۸۳). *قلب اسلام*. ترجمه مصطفی شهید آیینی، تهران: حقیقت.
۳۵. نظمی، ندا (۱۳۸۸). القاعده و مسئله جهاد. *مطالعات خاورمیانه*، ۱۶(۳)، ۱۴۱-۱۷۴.

References

1. Abd al-Salam Faraj, Mohammad (1981) *Jihaad: The Absent Obligation*, non-publisher (in Arabic)
2. Achcar, Gilbert (2005) *Clash of Barbarisms: September 11 and the Making of the New World Disorder*, Translated by Hassan Mortazavi, Tehran: Akhtaran. (in Persian)
3. Ataei, Abdollah & Behzad Ghasemi (2015) Historical Grounds of Changes in Muslim Brotherhood's Political Discourses in Egypt, with Emphasis on Political System Issue, *Islamic History*, Vol 4, Issue 16, pp 89-113. (in Persian)
4. Bakhshi Sheikh Ahmad, Mahdi (2006) Jihad: From Ibn Taymiyyah to Bin Laden, *Political Science*, Vol 9, Issue 34, pp 169-194. (in Persian)
5. Bijan Assadi (2000) Political Zionism: Transformation of Religious Ideology to Political Ideology, *Regional Studies*, No 4, pp 1-30. (in Persian)
6. Edalatnejad, Saeed & Nezam Al-Dini, Hossein (2012) Salafiyan Takfiri or al-Djihaddiyyun: Origin and Ideas, *Islamic History and Civilisation*, Vol 7, Issue 13, 165-194. (in Persian)
7. Edwards, Beverley Milton & Hinchcliffe, Peter (2006) *Conflicts in the Middle East since 1945*, Translated by Shahrzad Rastgar Shariat Panahi, Tehran: Qoomes. (in Persian)
8. Elmessiri, Abdelwahab (2003) *Encyclopedia of Judaism, Judaism and Zionism*, Translated by the Cultural Institute of Middle East History Studies and Research, Tehran: International Conference on the Palestinian Intifada. (in Persian)

9. Eslami-Fard, Gholam-Hosseini (2016) The rise and fall of ISIS and the role of the media, *Media Management*, Vol 17, pp 19-38. (in Persian)
10. Garaudy, Roger (1997) *Les mythes fondateurs de la politique Israelienne*, Translated by Majid Sharif, Tehran: Rasa. (in Persian)
11. Gerges, Fawaz A (2005), *The Far Enemy: Why Jihad went Global?*, Britain: Cambridge University Press.
12. Ghorbani, Arsalan & Tooti, Hosseinali (2015) Constructivist Analysis of the Egypt - Israel Relations, *World Politics*, Vol 3, Issue 4, pp 7-28. (in Persian)
13. Hamidi, Somayeh & Zanganeh, Peyman (2017) Comparison of The Effect of formative-thought Transformation Process on Lebanon Hezbollah and Egypt Akhavan Al-Moslemin, *Political Knowledge*, Vol 13 Issue 2, pp 135-162. (in Persian)
14. Hossein-ali, Hassan (2017) *Near and far enemy*, Qom: rahpooyan Andisheh. (in Persian)
15. Jones, Seth. G (2014), *A Persistent Threat: The Evolution of al Qaeda and Other Salafi Jihadists*, Available At: www.rand.org/content/dam/rand/pubs/research_reports/RR600/RR637/RAND_RR637.pdf.
16. Kasraei, Mohammad Salar & Davari-Moghaddam, Saeedeh (2015) The Emergence of ISIS: a Sociological Analysis, *Foreign Relations*, Vol 7, Issue 1, pp 191-216. (in Persian)
17. Laqueur, Walter (2003), *The History of Zionism*, Great Britain, MPG Book Ltd.
18. Laqueur, Walter (2004), *Voices of Terror*, New York: Reed Press.
19. Lea-Henry, Jed (2018), The Life and Death of Abdullah Azzam, *Middle East Policy*, Vol. 25, No. 1, pp 64-79.
20. Mahdi Farmanian (2009) The Intellectual Trends of Salafiyah in Today's World, *Mishkat*, Vol 28, Issue 104, pp 77-104. (in Persian)
21. Mahmoudian, Mohammad (2012) The Impact of Neo-salafists Thoughts on the Thinking-Ideological Trend of Al-Qaida, *Political science*, Vol 7, Issue 3, pp 79-114. (in Persian)
22. Mansoor., Peter. R (2014), *The Rise and Inevitable Fall of the ISIS Caliphate*, strategika, Issue 1.
23. Mirabdoli, Mohammad (2019) *Perspective of Salafi-Takfiri groups in the post-ISIS era*, Tehran: Arianaghsh. (in Persian)
24. Mobini-Kesheh, Zahra & Ajili, Hadi (2015) The role of ISIS in shaping new equations in the Middle East, *Habl Al-Matin*, Vol 3, Issue 9, pp 119-142. (in Persian)
25. Movassaghi, Ahmad (2013) *Contemporary Islamic movements*, Tehran: Samt. (in Persian)
26. Nabavi, Abdol-Amir & Nejat, Ali (2015) Recognition of New Salafist Group's Currents in Syria based on Discourse Analysis, *Political Research in Islamic World*, Vol 4, Issue 4, pp 129-162. (in Persian)

27. Nasr, Seyyed-Hossein (2004) *The heart of Islam*, Translated by Mostafa Shahid-Aini, Tehran: Haghghat. (in Persian)
28. Nazmi, Neda (2010) Al-Qaeda and the Question of Jihad, *Middle East Studies*, Vol 16, Issue 3, pp 141-174. (in Persian)
29. Nejat, Ali (2014A) ISIS terrorist group and national security of the Islamic Republic of Iran; Challenges and opportunities, *Politics*, Vol, Issue 6, pp 103-119. (in Persian)
30. Nejat, Ali (2015) United States of America Strategy on ISIS, *Regional Studies*, Vol 16, Issue 4, pp 59-84. (in Persian)
31. Pohly, Michael & Duran, Khalid (2001) *Osama bin Laden undder internationale terrorismus*, translated by Jamshid Mir-Moazi, Tehran: Rowzaneh. (in Persian)
32. Pourarin, Fouad & Moradi, Sajjad (2016) The effect of Ibn Taymiyyah's thoughts on contemporary Salafi currents, *Kharazmi's history*, Vol 4, No 13, pp 49-63. (in Persian)
33. Pourhassan, Nasser (2013), Evaluation of the performance of the Egyptian Muslim Brotherhood government on the Palestinian issue, *Palestinian Studies*, No. 20 and 21. (in Persian)
34. Pourhassan, Nasser & Seifi, Abdulmajid (2016) The Confrontation of Neo-Salafis and Shia's, and its Consequent Effects On Unity of Islamic World, *Shi'ite Studies*, Vol 13 Issue 52, pp 7-34. (in Persian)
35. Rad-Gooudarzi, Masoumeh (2013) Egypt's Muslim Brotherhood Ideological Evolution, and Challenges Ahead, *International Relations Research*, Vol 3, No 7, pp 147-181. (in Persian)
36. Samiee-Esfahani, Alireza & kiani, Emran (2015) Successes and Failures of the Discourse of Political Islam (Different Experience in Iran 1979 and Egypt 2011), *Politics Quarterly*, Vol 45, Issue 2, pp 269-287. (in Persian)
37. Seiednejad, Bager (2010) Salafism in Iraq and Its Impact on Islamic Republic of Iran, *Strategic Studies*, Vol 13, Issue 47, pp 95-122. (in Persian)
38. Sharbaf, Javad and Tahereh Goodarzi (2014), Palestine in Jihadi Salafi Discourse, *Palestinian Studies*, No. 27.
39. Shavit, Uriya (2006) Al- Qaeda s Saudi Origins, *Middle East Quarterly*, Vol. 13, No. 4, Fall.
40. Soleymani, Mohammad-Bagher (2000) *The actors of Middle east peace process*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
41. Sotoudeh, Mohammad & Sadeghzadeh, Mohammad-ali (2017) The Reasons behind Failure of Egypt Revolution and Collapse of Morsy Administration, *Sepehr-e-Siasat*, Vol 4, Issue 11, pp 105-132. (in Persian)
42. Tavana, Mohammad-Ali & Mirhosseini, Mohammad (2015) A Survey of Extremism and Moderationism in the Ekhvan Al-Moslemin Movement in Egypt, *Political sociology of Islamic world*, Vol 3 Issue 1, pp 111-134. (in Persian)
43. Wiktorowicz, Quintan (2006) Anatomy of the Salafi Movement, *Studies in Conflict & Terrorism*, Vol. 29, No. 3, pp. 207-239.

44. Zarean, Ahmad & Azari, Ali (2015) The impact of Salafi groups on the security environment of the Zionist regime (with emphasis on ISIS and al-Qaeda), *Palestinian Studies*, No 30, pp 45-74. (in Persian)

